



۲۹ آگست، ۲۰۲۶

احمد فواد ارسلا

تعامل یعنی نفوذ: منطق پشت دیدگاه عایشه وهاب

عکس العمل‌های تند به اظهارات عایشه وهاب در ماه آگست ۲۰۲۶ بیش از آن‌که ماهیت سخنان او را روشن سازد، یک ضعف تحلیلی مداوم را در نحوه بحث درباره افغانستان در میان محافل غربی و افغانان مقیم خارج آشکار می‌کند. گفته‌های او به سرعت به گونه‌ای سطحی به عنوان تأیید طالبان ترسیم شد، در حالی که چنین برداشتی نادرست است. در واقع، سخن او بیان سنجیده یک اصل دیرینه در سیاست‌گذاری دولتی است: با قدرتی که وجود دارد تعامل می‌کنی، نه با قدرتی که آرزو داری وجود می‌داشت.

عایشه وهاب از جایگاه یک ملی گرای افغان که در پی مشروعیت بخشی به یک نظام حاکم باشد سخن نگفت. او به عنوان یک سیاستمدار دموکرات افغان-امریکایی صحبت کرد که در چارچوب منطق نهادی سیاست خارجی ایالات متحده شکل گرفته و بخصوص تحت تأثیر اجماع پس از جنگ های عراق و افغانستان در حزب دموکرات قرار دارد؛ اجماعی که جنگ های بی پایان را رد می کند. دیدگاه او بر یک فرضیه روشن استوار است: زمانی که انتخاب راه نظامی به پایان رسیده و از نظر سیاسی رد شده اند، دیپلماسی تنها ابزار باقی مانده است. تفسیر این موضع به عنوان همدلی ایدیولوژیک با طالبان، از نظر تحلیلی سهل انگارانه است.

منتقدان، بخصوص بخش‌هایی از جامعه مدنی افغان در تبعید، در یک چارچوب دوگانه فکر می کنند که دیگر با واقعیت جیوپولیتیک همخوانی ندارد. در نگاه آنان، هر نوع تعامل به معنای به رسمیت شناسی است و به رسمیت شناسی نیز برابر با مشروعیت بخشی تلقی می شود. این یک خطای مفهومی است. تعامل دیپلماتیک تأیید شیوه حکومت‌داری داخلی نیست؛ بلکه ابزاری برای اعمال نفوذ است. بدون چینل ارتباطی، هیچ اهرمی برای تأثیرگذاری بر موضوعاتی چون آموزش دختران، مشارکت زنان یا آزادی های مدنی وجود ندارد. در مقابل، انزوا دقیقاً همان

نتیجه ای را تولید می کند که این منتقدان ادعا دارند با آن مخالفاند: یک نظام بسته بدون نقاط فشار بیرونی.

استدلال عایشه وهاب همچنان بر درک صریح از اهمیت ساختاری افغانستان استوار است. جغرافیا و منابع، مفاهیم شعاری نیستند؛ بلکه واقعیت های پدیدارند که رفتار بین المللی را شکل می دهند. افغانستان در تقاطع آسیای مرکزی و جنوبی قرار دارد، در مجاورت دولت های دارای سلاح اتما و مسیرهای مهم اقتصادی. هیچ سیاست گذار جدی در واشنگتن باور ندارد که قطع کامل ارتباط انتخاب عملی است. پرسش این نیست که آیا باید تعامل صورت گیرد یا نه، بلکه این است که چگونه باید تعامل کرد.

بخش مهم دیگر دیدگاه او نقد دو دهه گذشته است. کارنامه جنگ سالاران همسو با ایالات متحده و نخبگان جناحی یک حاشیه نیست؛ بلکه برای فهم فروپاشی جمهوری حیاتی است. میلیاردها دالر از طریق شبکه ایی جریان یافت که به جای ساختن تشکلات و تهداب ها، بر حامی پروری تمرکز داشتند. برای بسیاری از افغان ها، جمهوری موسوم نه یک دولت دموکراتیک منسجم، بلکه نظامی پراکنده همراه با فساد، اجبار و مراکز متعدد قدرت بود. صراحت عایشه وهاب در بیان این واقعیت، کسانی را نگران ساخته که هنوز از آن نظام به عنوان یک آرمان از دست رفته دفاع می کنند، نه یک واقعیت عمیقاً آسیب دیده.

ادعای این که عایشه وهاب «به طالبان مشروعیت می بخشد» با کمترین بررسی فرو می ریزد. مشروعیت از طریق یک جمله یا حتی تماس دیپلماتیک اعطا نمی شود. طالبان بر قلمرو کنترل دارند، نتشکلات را اداره می کنند و قدرت قهریه را اعمال می نمایند. این واقعیت تجربی جایگاه آنان است. نادیده گرفتن این امر آنان را تضعیف نمی کند؛ بلکه تنها ظرفیت بیرونی برای تأثیرگذاری بر رفتارشان را از میان می برد.

راه دیگری که منتقدان ارائه می کنند، یک ستراتیژی نیست؛ بلکه صرفاً یک موضع گیری است. در سطحی گسترده تر، اینعکس العمل ها یک جریان طولانی در سیاست ایالات متحده را نادیده می گیرد. از آغاز در سال ۲۰۰۱، واشنگتن هرگز به گونه کامل متعهد به ساخت یک دولت دموکراتیک اساسی به سبک غربی در افغانستان نبود. طرز دید اولیه «حضور سبک» بر استفاده از نیروهای نیابتی، استقرار محدود نظامی و مأموریت محدود ضد تروریسم تکیه داشت. دولت سازی پراکنده، ناهماهنگ و اغلب تابع اهداف کوتاه مدت امنیتی بود. این یک پروژه منسجم و پایدار برای دگرگونی دموکراتیک نبود.

تا زمان اداره بارک اوباما، بحث داخلی به گونه قاطع به سوی خروج تغییر جهت داده بود. افزایش نیروها یک تشدید موقت برای ایجاد شرایط خروج بود، نه تعهدی درازمدت برای ثبات

پایدار. حزب دموکرات، متأثر از مصارف سیاسی جنگ های عراق و افغانستان، به تدریج به سوی کاهش حضور حرکت کرد. این روند در تصمیم اداره جو بایدن برای تکمیل خروج در سال ۲۰۲۱ به اوج رسید و طولانی‌ترین جنگ تاریخ امریکا پایان یافت. این تصور که ایالات متحده هرگز به‌گونه کامل در ساخت یک دموکراسی پایدار در افغانستان سرمایه گذاری کرده بود، با سیر تحول سیاست های خودش در تضاد است.

در این چارچوب، دیدگاه عایشه وهاب بحث برانگیز نیست، بلکه منسجم است. اگر ایالات متحده اشغال نظامی را به عنوان ابزار رد کرده است، دیپلماسی به ابزار اصلی تبدیل می شود. در این صورت، تعامل نه امتیاز، بلکه ضرورت است.

در پس این عکس العمل‌ها یک ناراحتی عمیق‌تر نیز نهفته است. عایشه وهاب روایت مطلوبی را برهم می زند که در آن، فاصله گرفتن معادل حفظ وضاحت اخلاقی تلقی می شود. محکوم کردن آسان تر از تعامل است، همان گونه که مطالبه نتایج حداکثری آسان تر از عمل در چارچوب محدودیت هاست. اما سیاست گذاری در قلمرو مطلق‌های اخلاقی صورت نمی‌گیرد؛ بلکه در محدوده‌هایی عمل می‌کند که قدرت، جغرافیا و اراده سیاسی تعیین می‌کنند.

منتقدان او با یک پرسش اساسی روبه رو اند: چه انتخاب دیگر دارند؟ مداخله دوباره؟ جنگ نیابتی؟ ادامه انزوا بدون هیچ ابزار نفوذ؟ هیچی که از این انتخاب ها موثریت خود را ثابت نکرده‌اند و همه هزینه های سنگین دارند، عمدتاً برای افغان‌هایی که در داخل کشور زندگی می کنند.

دیپلماسی پاداش نیست، ابزار است. تضمین کننده پیشرفت نیست، اما شرایط تلاش برای پیشرفت را فراهم می سازد. اظهارات عایشه وهاب این واقعیت بنیادی را به رسمیت می شناسد. تلاش برای تعریف دوباره آن به عنوان خیانت، بیش تر بازتاب ناتوانی در مواجهه با محدودیت های کنونی افغانستان است.

بحث باید از سطح اتهام زنی عبور کند و به سطح ستراتیژیک برسد. این امر مستلزم کنار گذاشتن مطلق گرایی لفظی و پذیرش این واقعیت است که نفوذ، هرچند محدود، از بی اثری بهتر است. عایشه وهاب این موضع را به روشنی بیان کرده است؛ عکس العمل‌ها علیه او نتوانسته آن را رد کند.